

بررسی ویژگی های غزل پست مدرن و پیشینه ی پست مدرنیسم

واژگان کلیدی

- * غزل پست مدرن
- * ادبیات پست مدرن
- * پست مدرنیسم
- * ادبیات معاصر
- * شعر پارسی

بهمن انصاری* info@BahmanAnsari.ir

کارشناس ارشد تاریخ ایران، واحد تهران جنوب، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران

چکیده:

یکی از جریان‌های ادبی نوظهور در دهه‌های اخیر، غزل پست مدرن است. این سبک با وجود داشتن پیچیدگی‌های خاص خود، اما به دلیل آن که مخاطب را وادار به تفکر کرده و او را درگیر مفاهیم فلسفی می‌نماید، به سرعت مورد توجه قشر روشنفکر جامعه قرار گرفته است. این مقاله در پی یافتن پاسخی روشن برای دو پرسش زیر است:

۱- ریشه تاریخی و سیر تحول جریان پست مدرنیسم از کجا و به چه صورت است؟

۲- مهم‌ترین شناسه‌ها و ویژگی‌های غزل پست مدرن چیست؟

پاسخ به این دو سوال بنیادین، مقدمه‌ای کامل برای آشنایی ما با ساختار غزل پست مدرن و اهداف آن است که در این مقاله مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است. در این مقاله ابتدا تاریخچه پست مدرنیسم در اروپا و تحول آن در جریان حرکت تاریخ در عصر جدید مورد کندوکاو قرار گرفته است. پس از معرفی کامل و تحلیل تاریخ جنبش پست مدرنیسم، بخش دوم مقاله که در بردارنده ویژگی‌ها و شناسه‌های غزل پست مدرن و جایگاه آن در ادبیات معاصر پارسی است، مورد تحلیل قرار گرفته است.

مقدمه

غزل پست‌مدرن شاخه‌ای از هنر، فلسفه و اندیشه پست‌مدرن می‌باشد. پست‌مدرنیسم، جریانی فکری/فلسفی است که در پی تحولات اجتماعی و سیاسی در جهان معاصر، به وجود آمد و رفته‌رفته به‌چنان نفوذی در دنیای جدید دست یافت که بنابر عقیده فلاسفه این عصر، بنیان تمدن نوین در قرن بیست‌ویکم بر پایه آن ساخته شد. پست‌مدرنیسم در یک کلام، اعتراضی علیه چهارچوب‌ها و نظم خشک مدرنیته است.

پست‌مدرنیسم چنان در پویایی جهان توسعه‌یافته از قرن بیستم تاثیر داشت که در تمام جنبه‌های فکری، هنری و ادبی؛ از فلسفه تا معماری و از هنرهای تجسمی تا ادبیات، ردپای خود را برجای گذاشت. این پویایی به ویژه در ادبیات بسیار سریع انجام گرفت. به‌گونه‌ای که امروزه ادبیات و شعر پست‌مدرن، به یکی از مهم‌ترین شاخه‌های ادبی در عرف بین‌الملل تبدیل شده است. بنابراین برای درک غزل پست‌مدرن، بایستی ابتدا با مکتب پست‌مدرنیسم آشنا شده و سپس به مقوله ادبیات و شعر در این مکتب وارد گردیم.

در این پژوهش ما ابتدا تاریخ تحول اندیشه و فرهنگ جهانی طی سده‌های اخیر و چگونگی عبور از سنت‌گرایی به مدرنیسم و سپس عبور از مدرنیسم به پست‌مدرنیسم را مرور کرده و سپس مشخصاً به غزل پست‌مدرن و ویژگی‌های آن خواهیم پرداخت.

از عصر رنسانس تا عصر الکترونیک

قرن چهاردهم میلادی را بایستی زمان آغاز تغییر و تحول‌های بنیادین در اروپا دانست. این زمان، آغاز جنبش‌های بزرگی در اندیشه و هنر و فلسفه است که تا سیصد سال به صورت پیوسته ادامه داشت و به «دوران رنسانس» یا «دوران نوزایی» مشهور گردید (Carter, 2005: 4). تا پیش از آن، قرن‌ها بود که زندگی در اروپا به صورت یکنواخت دنبال می‌شد. کلیسا و کتاب مقدس محوریت تمام علوم و فنون و هنرها بودند و هرگونه شک و تردیدی در اصولی که روحانیون مسیحی تبیین می‌کردند، موجب شکنجه و حتی مرگ می‌گردید (Smith, 2015). این فساد اخلاقی و سیاسی کلیسا، به همراه عواملی چون فئودالیسم غالب که موجب مشکلات زیادی در زندگی اجتماعی مردم شده بود و همچنین استمرار جنگ‌های صلیبی که باعث آشنایی اروپاییان واپس‌گرا و عقب‌مانده با دنیای درخشان شرق گردید، باعث شد تا غرب آرام‌آرام آماده خیزش و تغییر نگرش در زندگی خود شود. این انگیزه‌ها و انرژی‌های ذخیره

شده، سرانجام در قرن چهاردهم میلادی فوران کرد و زمینه‌ساز دگرگونی‌های عمیقی در فکر و اندیشه غرب و دگرگون شدن سرنوشت دنیا در قرن‌های بعدی گردید (Merle, 1970: 37).

تحولات عصر رنسانس، با ظهور دانشمندان و فیلسوفان و هنرمندانی همراه بود که نگاه‌شان دیگر نه به کلیسا و نطق‌های پاپ‌ها و کاردینال‌ها و اسقف‌ها، بلکه به اروپای پیش از مسیحیت و دوران طلایی یونان و روم باستان منعکس بود. هنرمندان این عصر، با دیدی نوین به یونان و روم باستان، آثار هنری فوق‌العاده‌ای خلق کردند و فلاسفه، با احیای فلسفه‌های قدیم یونانی و قرار دادن آن در مقابل دین مسلط، زمینه‌ساز عصیان‌های مردمی در مقابل ظلم و ستم دستگاه کلیسا شدند. این جنبش‌ها نهایتاً به رشد ملی‌گرایی و پایان تدریجی عصر کلیسا منجر گشت (Groussetm 1970: 462-467).

نخستین تحولات، در شمال ایتالیا آغاز و طولی نکشید که به سرتاسر قاره اروپا کشیده شد (Burke, 1998: 7-20). بدین ترتیب دوران خردگرایی و انسان‌مداری آغاز گردید. منطق و ریاضیات، جایگزین اندرزه‌های دینی پاپ‌ها شد. اختراع باروت، توازن قدرت‌ها را به هم زد و انقلابی در شیوه جنگ‌ها به وجود آورد. نظریه گروی بودن زمین توسط کوپرنیک مطرح گردید (Linton, 2004: 39, 119) و سپس با ساخت تلسکوپ گالیله به اثبات رسید (Sharratt, 1994: 2-5). تا پیش از آن به دلیل اذعان کتاب مقدس به مسطح بودن زمین، سخن راندن از این موضوع، کفرگویی محسوب می‌شد. بدین ترتیب با اثبات گرد بودن زمین، علم فیزیک از الهیات منفک گشت. از سوی دیگر رصد کردن ستارگان و ماه و مشتری توسط تلسکوپ گالیله، موجب شد تا بشریت به حقارت خود در کائنات لایتناهی پی ببرد و این در تقابل با آموزه‌های کلیسا بود که انسان را محور آفرینش می‌دانست.

با اختراع دستگاه چاپ در سال ۱۴۵۰ میلادی توسط گوتنبرگ، پیشرفت‌های عصر رنسانس به اوج خود رسید (Klooster, 2009: 8). این اختراع باعث شد تا کتاب‌های ترجمه‌شده، در تمام اروپا منتشر شود و زمینه‌ساز رشد سواد عمومی و پیشرفت‌های علمی در سال‌های بعدی گردد. درواقع صنعت جدید چاپ، بذریه دانش را در اروپا کاشت چرا که منجر به نشر سریع کتاب‌های فلسفی قدیمی یونانی و رومی (که موجب پیدایی جنبش اومانیزم و انسان‌گرایی در برابر الهیات کلیسا شده بود) و همینطور کتب تازه ترجمه‌شده ایرانی/اسلامی از زبان عربی به لاتین (که زمینه‌ساز آشنایی اروپاییان با علوم چون پزشکی و ستاره‌شناسی و ریاضیات گردید)، و دست‌به‌دست شدن گسترده آن‌ها در سراسر اروپا گشت. برای نمونه، از مهم‌ترین آثار

ایرانی/اسلامی که در اروپا ترجمه و زمینه‌ساز پیشرفت‌های فوق‌العاده بعدی گردید، کتاب طب‌الملکی اثر علی‌بن‌عباس مجوسی اهوازی و کتاب‌های الحاوی، دائرةالمعارف بزرگ طب، و قانون هر سه اثر ابن‌سینا بودند که به عبری و لاتین ترجمه و پایه علم پزشکی نوین گردیدند و یا در ریاضیات، ترجمه کتاب جبر و مقابله از خوارزمی، انقلابی در علوم محاسباتی به‌وجود آورد (Perry, 2008: 260-265).

در کنار این رشد سریع علمی و فکری، پیشرفت‌های شگفت‌انگیز دریانوردی و کشف قطب‌نما^۱ نیز منجر به یافتن سرزمین‌های جدید شد. از آن جمله می‌توان از کشف قاره آمریکا در ۱۴۹۲ توسط کریستف کلمب و پیدا کردن راه مستقیم دریایی از اروپا به هند در واپسین سال‌های قرن پانزدهم با دور زدن آفریقا از راه دماغه‌امیدنیک توسط واسکودوگامای پرتغالی و به‌زودی نخستین سفر دور دنیا در نیمه‌اول قرن شانزدهم توسط فردیناند ماژلان و آشنایی اروپاییان با جزایر جنوب‌شرقی آسیا و بسیاری سفرهای دیگر نام برد که به‌دنبال این کشفیات جغرافیایی، سیل طلا و ثروت و منابع معدنی از سرزمین‌های جدید، توسط دریانوردان اروپایی به قاره سبز، سرازیر شد و سبک زندگی اروپاییان را به‌کلی دگرگون ساخت (Merle, 1970: 37).

در بحث هنر، جریان هنر در عصر رنسانس، کاملاً از مسیر معمول تاریخی خود خارج شده و به سمت‌وسویی دیگر، حرکت کرد. نتیجه آن نیز پیدایی هنر مدرن و پست‌مدرن بود که در جای خود توضیح داده خواهد شد. هنرمندانی چون دوناتلو با خلق مجسمه داوود، میکل آنژ با ساخت مجسمه سوگ مریم و داوینچی با خلق تابلوهای نقاشی شام آخر و مونالیزا، از شاخص‌ترین هنرمندان این عصر بودند.

همزمان در فلسفه، رنه دکارت با تکیه بر خردگرایی به‌جای مشیت‌الهی، در جهت شکست جزمیت و ترویج شکاکیت گام‌های موثری برداشت (Bardt, 2019: 108-112). همچنین نگارش کتاب‌هایی نظیر کمدی الهی از دانته و شهریار از ماکیاولی، جهت‌فکری اروپاییان را به کلی تغییر داد. در اسپانیا، سروانتس با خلق دون‌کیشوت، قهرمان‌بازی‌های پوچ و بی‌هدف شوالیه‌های قرون وسطی را به ریش‌خند گرفت و در انگلستان، شکسپیر با نگارش نمایشنامه‌های خود، سبک و سیاق نویسندگی را دچار تحولی شگفت‌انگیز نمود.

۱- قطب‌نما از قرن‌ها پیش در آسیا استفاده می‌شد، اما اروپاییان در عصر رنسانس با آن آشنا شدند.

علیهذا عصر رنسانس با تمام دستاوردهای چشم‌گیر و عظیم خود در قرن هفدهم به پایان رسید (Carter, 2005: 4). این پایان، در اصل آغازی بود برای تحولات بعدی در غرب. چرا که به دنبال رنسانس، «عصر روشنگری» در انگلستان و سپس در فرانسه آغاز و به‌زودی در سرتاسر دنیای غرب، گسترده شد. عصر روشنگری، عصر انقلاب‌های عظیم در هنر و فلسفه بود. فلاسفه بزرگی چون ولتر، روسو، کانت و اسپینوزا در این دوره پرورش یافتند. همچنین هنرمندانی چون گوته، دانشمندانی همچون نیوتون و سیاست‌مدارانی نظیر توماس جفرسون از بزرگان این عصر بودند^۱. در یک جمله باید گفت که عصر رنسانس، دوران شکفتن دانش، و عصر روشنگری آغازگر تفکر آزادی و آزاداندیشی در ذهن مردمان بود (Zafirovski, 2010: 144). بازمانده تفکرات قرون وسطایی در این عصر به‌طور کلی از بین رفت و غرب که با سبک متری و جدید زندگی خود خو گرفته بود، اکنون آماده برداشتن گام بعدی بود: دموکراسی خواهی گسترده و دستیابی به آزادی‌های بی‌قید و شرط در همه زمینه‌ها (Outram, 2006: 29). نخستین رویدادها در تحقق نتیجه این خواسته، انقلاب آمریکا، انقلاب فرانسه و جنبش‌های استقلال‌طلبانه مهاجرنشینان اروپایی آمریکای لاتین بود.

در نیمه دوم قرن هجدهم، با به‌انجام رسیدن اهداف و جافتادن تفکرات آزادی خواهی در میان مردم و دولت‌ها، عصر روشنگری به پایان رسید و در پی آن، «انقلاب صنعتی» آغاز شد. انقلاب صنعتی ابتدا در انگلستان شروع شد و به سرعت در سراسر اروپا و کشور تازه تاسیس ایالات متحده گسترش یافت. زندگی اجتماعی مردم به کلی تغییر کرد و دیگر خبری از فئودالیسم و زمین‌داری و کشاورزی و مظاهر دنیای قدیم نبود. انقلاب صنعتی در عین آن که روند پیشرفت غرب را سرعت داد، اما آغازی بود بر بدبختی و عقب‌ماندگی شرق. ایجاد کارخانه‌های بزرگ و پیشرفت وحشتناک صنعت، نیاز به مواد اولیه را چند برابر کرد و برای تامین این نیازها، استعمار و استثمار کشورهای آسیایی و آفریقایی توسط اروپاییان به اوج خود رسید (Wrigley, 2014: 10-50).

تحولات سریع دنیا در جریان انقلاب صنعتی و استفاده گسترده از ماشین‌آلات صنعتی به جای نیروی انسانی، کارگران بسیاری را بیکار نمود و فقر عمومی را افزایش داد. در نتیجه بسیاری از

۱- یکی از دستاوردهای علمی مهم در این عصر، بنیانگذاری نخستین ژورنال علمی و ادبی در پاریس با نام Journal des sçavans در سال ۱۶۶۵ میلادی بود که روند پیشرفت دانش بشری را به‌گونه شگفت‌انگیزی متحول ساخت.

کارگرهای بیکار شده اروپایی، به امید دستیابی به زمین و شغل، به ایالات متحده مهاجرت کردند. به زودی این سرزمین لبریز از منابع طبیعی، مملو از نیروی انسانی نیز گردید و با درگیر شدن اروپا در دو جنگ جهانی، زمینه برای پیشرفت سریع و یکه تازی ایالات متحده آمریکا مهیا شد و سرانجام «عصر الکترونیک» در قرن بیستم و به دنبال آن نیز «عصر تکنولوژی»، در این سرزمین آغاز گشت که تا امروز ادامه دارد.

از سنت گرایی تا مدرنیسم و پست مدرنیسم

سنت گرایی را اغلب به صورت کلی و با نماد و تصویری از جامعه کشاورزی به نمایش می گذارند. مقوله سنت گرایی در شرق، لزوماً دوره زمانی دقیقی را در بر نمی گیرد و تا همین امروز نیز بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقایی و برخی از ملل آمریکای لاتین، در شمار کشورهای توسعه نیافته، سنت گرا و نیمه سنت گرا محسوب می شوند. اما در غرب و در معنای مصطلح ادبی، سنت گرایی به قرون وسطی اطلاق شده و دامنه آن تا پایان عصر رنسانس امتداد می یابد. در واقع می توان این گونه قلمداد کرد که آغاز عصر روشنگری در اواخر قرن هفدهم، پایان دوران سنت گرایی در اروپا بود (Caves, 2012: 112).

در تعریف جامعه شناسی نوین، جوامع سنت گرا دارای خصوصیات مشخصی هستند که مهم ترین آن، نگاه عامه مردم به تعاون و همکاری میان اعضای خانواده و خویشاوندان است. در این جوامع، رفاه عمومی جامعه برای افراد، اهمیت چندانی ندارد. در واقع جوامع سنتی، بیشتر قوم گرا هستند و ایده جهان وطنی و نگاه بلندمدت به پیشرفت جامعه جهانی در میان آن ها دیده نمی شود. از دیگر مشخصه های مهم جوامع سنت گرا، یکی آن است که بشریت به عنوان عنصری در دل طبیعت، بخشی از طبیعت و مقهور آن شمرده می شود و دیگر آن که عمده دغدغه فکری ساکنان جوامع سنت گرا، بر مبنای خرافات و اوراد و باور به ماوراء الطبیعه شکل گرفته و ایمان بر خرد، ارجحیت دارد (انصاری، ۱۳۹۸: ۱۴). در نقطه مقابل، عبارت مدرنیسم را معمولاً با تصویری از جامعه صنعتی، معرفی می کنند. در غرب، در ارتباط با آغاز و پایان عصر مدرن، اختلاف نظرهایی وجود دارد. با این حال با توجه به داده های تاریخی، آغاز مدرنیسم را می توان به صورت تقریبی در اواخر رنسانس، تعالی آن را هم زمان با انقلاب صنعتی در قرن هجدهم و پایان آن را با پایان جنگ جهانی دوم در قرن بیستم مرزبندی کرد (جهانگلو، ۱۳۸۴: ۲۱، ۷۱، ۷۲).

اساسِ مدرنیسم بر پایهٔ خردِ انسانی شکل گرفت. در واقع مدرنیسم، سبکی از اندیشه است. خردباوری و تلاش برای تجزیه و تحلیل مسائل، باعث گردید تا انسانِ مدرن، جبرگرایی و رضایت به قضا و قدر را رها کرده و برای عبور از بحران‌ها، با تکیه بر هوش و عقلِ خویش، در جهتِ دستیابی به راه‌حل‌های اساسی، کوشش نماید (هودشتیان، ۱۳۸۱: ۲۰-۲۷). لذا مدرنیسم، جریانِ فکری در معنای استفاده و بهره‌گیری انسان از دانش، فناوری و توانایی‌های تجربی خود، برای بهبود و دگرگونی محیطِ پیرامون می‌باشد و پیدایشِ مدرنیسم در غرب را بایستی واکنشی بر ضد سنت‌گرایی و سلطهٔ کلیسا دانست. با پیدایش و همه‌گیریِ این جنبش، مکتبِ اومانیسم و سوژهٔ انسانِ مدرن که دکارت پیش‌تر آن را مطرح نمود، جایگزین آن‌دسته از باورهای سنتی گردید که محوریتِ آن حولِ کلیسا خلاصه می‌شد (Graff, 1973: 380-420). با این حال به طور معمول، آغازِ رسمیِ عصرِ مدرنیته را با ارائهٔ نظریاتِ انقلابیِ کانت تعریف می‌کنند. یعنی درست از زمانی که پیشرفتِ فناوری و گسترده‌شدنِ دانشِ جهانی، به‌مرور خرافات و باور به افسانه‌های کهن را از جامعهٔ غربی زدود. از این‌زمان، انسان‌محوری و باور به اندیشهٔ قدرتمندِ انسانی، به وجههٔ اصلیِ تمامِ فعالیت‌ها و جنبش‌ها تبدیل گردید و خردگرایی، کانون همهٔ دغدغه‌های جامعهٔ مدرن قرار گرفت (Fracina, 1982: 5).

با قرارگرفتنِ انسان در کانونِ فلسفهٔ مدرنیسم، بنیانِ فرهنگیِ جامعهٔ غربی نیز از ریشه دگرگون شد. اکنون حقیقتِ دیگر اکتسابی بود نه الهامی و جامعهٔ نوین دریافت که پیشرفتِ بشر با کار و کوشش و اختراع و آزمایش و تفکرِ علمی بدست می‌آید نه از راه ریاضت‌کشیدن و زهدگرایی. ناسوت و لاهوت و ملکوت و جبروت در فلسفهٔ مدرن جایی نداشت و سکولاریسم، پایه و اساسِ قلمروِ فلسفهٔ جدید، تعیین گردید. تبدیلِ کیمیاگری به شیمی، پیدایشِ کلینیک و بیمارستان به‌جای شفاخانه و مراجعه به پزشک به‌جای ساحر و جادوگر و دغانویس، از مهم‌ترین محصولاتِ دنیای جدید و مدرنیزاسیون شده بود (انصاری، ۱۳۹۸: ۱۵).

جدای از این موارد، با مدرنیسم، اقتصاد نیز متحول گردید. فتودالیسم گذشته، جای خود را به اقتصادِ مدرن داد و زن به‌طور جدی، به عنوان بخشِ مهمی از جامعه، وارد عرصهٔ اقتصاد شد (Allen, 1999: 104). حتی در عرصهٔ هنر نیز، مدرنیسم شروع به تخطئهٔ هرآن‌چه از گذشته باقی مانده بود، نمود و می‌کوشید تمامِ ذوق و استعداد‌های بشری در عرصهٔ هنر را با ابزار خرد، از نو بسازد. حالا دیگر هنرِ نوین، به‌صراحت حتی ایدئولوژیِ رئالیسم و تمام زیرمجموعه‌های آن را رد می‌کرد و با سرعتِ مفهوم‌گرایی را ترویج می‌نمود (Graff, 1975: 31-325). دنیای مدرن،

هرآنچه که از جامعه سنت‌گرای سابق برجای مانده بود را با نگاهی توأم با استهزا و طنزی سخره‌آمیز می‌نگریست و سرانجام همین نگاهِ انعطاف‌ناپذیر بود که عصر مدرنیته را به پایان خود نزدیک کرد.

مدرنیسم با هرچیزی که در تعارض با اصولِ مدرنیته قرار داشت، به مبارزه می‌پرداخت. پیروان این مکتب، از همان آغازِ پیدایش، با تمام سنت‌های اخلاقی، مذهبی و فرهنگی -ولو آن‌که بسیاری از این سنت‌ها می‌توانست مفید باشد- گلاویز شدند. بر همین مبنا، طولی نکشید که روشنفکران دریافتند این جنبشِ فراگیر، به بن‌بست رسیده است (Mura, 2012: 68-87). آن‌ها گسترش فقرِ جهانی، استعمار و استثمارِ جهان‌سوم و وقوع دو جنگ‌جهانی را از اثرات عقل‌گرایی افراطی مدرنیسم می‌دانستند. نیچه در انتقاد از مدرنیسم نوشت: «بشر با تکیه بر خردگراییِ پیشنهادیِ کانت، سایر احساسات و غرایزِ طبیعیِ انسانی را نادیده گرفت و محصول این خردگراییِ صرف و افراطی، جنگ بود و ویرانی و فقر (حسینی، ۱۳۸۳: ۱۸۸-۱۹۰)». بدین ترتیب، طولی نکشید که اندیشمندان، در پی عبور از مدرنیسم، آغازِ عصر پست‌مدرنیسم را مطرح کردند.

در تعریفِ ادبی، پست‌مدرنیسم را با تصویری از جامعهٔ فراصنعتی به‌نمایش می‌گذارند. این مکتب در قرن بیستم آغاز شد و در نیمهٔ دوم آن، اوج گرفت. دراصل، پست‌مدرنیسم عصبانی است همه‌گیر در واکنش به مدرنیتهٔ متعصب. پست‌مدرنیسم، سیرِ تحولاتِ گسترده‌ای است که به‌صورتِ نگرشی انتقادی به فلسفه، معماری، هنر، ادبیات و فرهنگِ مدرنیسم شکل گرفت. در یک کلام، پست‌مدرنیسم، مدرنیته‌ای دیگر است که به مدرنیتهٔ پیشین، با نگاهی نو نظر می‌افکند. پست‌مدرنیست‌ها نگرشِ نفی‌کننده و انتقادیِ مدرنیسم به سنت‌گرایی را این بار در قبالی خودِ مدرنیسم به‌کار بردند (Mura, 2012: 68-87).

به اعتقاد پست‌مدرنیست‌ها، نباید بشریت را آن‌گونه که مدرنیست‌ها معتقد بودند، محدود به افکار و ابزارهای دورانِ مدرنیسم نمود، بلکه بایستی از ویژگی‌های ادوارِ گذشته و دورانِ باستان نیز استفاده کرد. پست‌مدرنیست‌ها فرهنگ و معنویتِ گذشته را همچون منابعِ خامی می‌دانستند که باید از آن‌ها برای رشدِ بشرِ مدرن، نهایتِ استفاده را برد. با همین تفکر بود که پست‌مدرنیسم وارونِ آرایِ مدرنیسم، در کنارِ گرمایِ داشتِ خرد، به برخی سنت‌ها و آداب‌ورسوم‌های غیرخرفی بومی نیز توجه نمود. پست‌مدرنیست‌ها بر این باورند که انسان

مدرن همچون اسلاف سنتی‌اش، در کنار عقل و خرد، نیازمند توجه به روح و سنت‌ها و معنویات است (حسینی، ۱۳۸۳: ۱۷۹-۱۹۰).

مهم‌ترین مشخصه این مکتب، فقدان هرگونه سلسله‌مراتب منظم و اصول سازمان‌یافته در نگرش به تمام مکاتب فرهنگی و فکری و هنری و معماری و فلسفی است. بنابراین پست‌مدرنیسم، جنبشی طوفانی برای درهم‌پیچیدن هر نوع نظم و انضباط از پیش تعیین‌شده‌ای است و به همین دلیل اغلب آن را به صورت مکتبی پیچیده و مملو از ابهامات و تناقض‌ها تصویرسازی می‌کنند (Bauman, 1992: 26).

متولیان مکتب پست‌مدرنیسم معتقد بودند که جوامع مدرن صنعتی، از صنعت در جهت بهره‌کشی و استثمار نوین اقشار ضعیف‌تر، در زیر چادر تکنولوژی‌ها و فناوری‌های تازه، سواستفاده می‌کنند و خود مشغول مصرف‌گرایی و فراغت شده‌اند: برده‌داری نوین! باری پست‌مدرنیسم برای ایستادن در مقابل مدرنیسم، آن‌چنان به‌سختی نیافتاد. عدم قطعیت، ابهام و چندوجهی بودن تفکر پست‌مدرنیستی، به‌سرعت توانست «مدرنیسم در مسیر افراط قرار گرفته» را به زانو درآورد! (انصاری: ۱۳۹۸: ۱۷)

از مشخصه‌های اصلی پست‌مدرنیسم می‌توان از شکستن قالب‌های طبقاتی؛ چه در رویکردهای جامعه‌شناختی و چه در مباحث ادبی و فلسفی و هنری، عدم‌پابندی به هر نوع فرم و ساختار و درهم‌کوبیدن هر آنچه که با تکیه بر اصول قراردادی به صورت قوانین نانوشته و غیرقابل‌تغییر درآمده بود، نام برد (Culler, 2008). به‌طور کلی مکتب پست‌مدرن، به‌دلیل نداشتن قوانین و ساختار مشخص، بعضاً به‌سختی قابل درک هستند. با این حال نباید فراموش کرد که بزرگ‌ترین نقطه قوت پست‌مدرنیسم، همین انسجام پیچیده و منظم، در عین نبودن نظم از پیش تعیین‌شده است.

پست‌مدرنیسم در طول تاریخ کوتاه خود از میانه قرن بیستم تا امروز، خط سیر پر پیچ‌وخمی را فراتر از مسائل ادبی و فلسفی پیموده است. اما در همین زمان اندک، سرکشی و جاه‌طلبی این مکتب، تقریباً توانسته است تا با گذر از مفاهیم بنیادی، کمابیش تمام عناصر علوم اجتماعی و علوم انسانی را به‌زیر پرچم خود بیاورد. به‌طور کلی مهم‌ترین محورهای تفکر پست‌مدرنیستی عبارتند از: نفی خردمداری مدرنیستی، نفی قوانین پذیرفته‌شده علمی و اخلاقی و اجتماعی، آزادی و آزادی‌خواهی بی‌قیدوشرط در تمام شاخه‌های زندگی و فکری، اعتقاد صریح به رعایت همه‌جانبه حقوق بشر، ایستادگی در برابر هرگونه برده‌داری سنتی یا نوین، توجه گسترده

به جهان سوم، مبارزه همه جانبه با نژادپرستی، حمایت بی قید و شرط از حقوق زنان، حمایت از هنر و هنرمندان غیروابسته و مستقل، توجه عمیق به خرده فرهنگ‌ها، حمایت از حقوق حیوانات، توجه به محیط زیست، مخالفت با مصرف بی رویه منابع طبیعی و...

غزل پست مدرن و مولفه‌های آن

حال که به مفاهیم سنت‌گرایی، مدرنیسم و پست‌مدرنیسم اشراف یافتیم، وقت آن است تا به بحث غزل پست‌مدرن ویژگی‌های آن پردازیم.

غزل پست‌مدرن شاخه‌ای از ادبیات پست‌مدرن است و ادبیات پست‌مدرن نیز خود یکی از زیرشاخه‌های مهم مکتب پست‌مدرنیسم می‌باشد. در نام‌گذاری این هنر، بایستی توجه داشت که عبارت «غزل پست‌مدرن» در واقع نامی است که در دهه هفتاد خورشیدی و همزمان با فراگیر شدن تدریجی این سبک در ایران، به جای «شعر پست‌مدرن» استفاده شد (موسوی، ۱۳۷۶). بنابراین واژه «غزل» در بخش اول این عبارت، ارتباطی با مفهوم سنتی غزل در معنای مصطلح به‌عنوان یک قالب شعری ندارد و غزل پست‌مدرن می‌تواند در هر یک از قالب‌های غزل، مثنوی، رباعی، شعر سپید، شعر نو و... -یا حتی ترکیبی از دو یا چند قالب شعری- مورد استفاده قرار گیرد. در این جا توضیح این نکته ضرورت دارد که برخی از فعالان این عرصه معتقدند که غزل پست‌مدرن بایستی تنها در قالب‌های شعری سنتی و چهارچوب‌دار همچون قصیده و مثنوی به کار برده شود. اما این رویکردی اشتباه است و این وفاداری به قالب‌های کلاسیک، در تضاد با تمام اصول پست‌مدرنیسم است. چرا که بدیهی‌ترین شاخصه پست‌مدرنیسم -همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد- عدم قطعیت و عدم وفاداری به خط‌کشی‌های از پیش تعیین شده است. جدای از آن، فراگیر شدن ناگفته‌های دغدغه‌مند در دنیای شتاب‌زده امروز و خطر از دست رفتن اندیشه و محتوا در هنگام توقف کردن در پشت تابلوهای وفاداری به قالب‌ها و سنت‌ها، خود عاملی پیش‌گیرانه در مسیر پیشرفت جریان پست‌مدرنیسم در بازی‌های زبانی و شعر است. بنابراین باید توجه داشت که غزل پست‌مدرن، در تمام قالب‌های شعری، قابل استفاده است و به بیان ساده‌تر، می‌توان در کنار قالب‌های سنتی و کلاسیک، از قالب‌های شعری مدرن (نظیر شعر نو و شعر سپید) نیز در شرایطی که محتوای آن‌ها حاوی اندیشه و درون‌مایه پست‌مدرنیستی باشد، تحت لوای غزل پست‌مدرن استفاده نمود (انصاری، ۱۳۹۸: ۱۸-۱۹).

غزل پست‌مدرن محتوامحور است. در این غزل، شکل‌وشمایلی ادبی اشعار، تنها جنبه زیبایی‌شناختی دارد و مهم‌ترین دغدغه شاعر، بیان صریح اندیشه خود، در درست‌ترین قالب‌های ادبی است. بنابراین غزل‌سرای پست‌مدرنیست، برای بیان اندیشه و افکار خود، می‌تواند بهترین قالب کلاسیک یا مدرن (یا تلفیقی از قالب‌های ادبی) را برگزیند. رعایت وزن در غزل پست‌مدرن- در صورتی که شاعر از قالب‌های کلاسیک استفاده کند- برای جنبه زیبایی کلام شاعر، امری ضروری است. با این حال به دلیل همان مبحث عدم قطعیت در جریان پست‌مدرنیسم، وفاداری دقیق به اصول وزن‌های کلاسیک- مثلاً رعایت موشکافانه وزن عروضی شعر- می‌تواند «گاهی» در جهت بیان دقیق‌تر اندیشه و مقصود شاعر، نقض شود و در این صورت، شاعر می‌تواند تنها به رعایت وزن هجایی اکتفا کند. در برخی موارد خاص و استثنا نیز می‌توان با احتیاط، شکستن هجاها و درهم‌شکستن کامل وزن- به‌شرط رعایت آهنگین بودن غزل- قطعاتی سرود. اما نکته مهم این‌جاست که این درهم‌ریختن وزن غزل، تنها در صورت رعایت دیگر سازوکارهای شعرنویسی و تجربه و تبحر شاعر و تسلط او بر شعر و اصول شعرنویسی، بایستی انجام شود. یعنی این عدم رعایت وزن و عروض در مواقع لزوم، بایستی هوشمندانه و خودآگاه باشد نه آن‌که شاعر به دلیل نداشتن دانش کافی، با برجسب پست‌مدرن به زیروزیر کردن قوالب و اوزان و تخریب قواعد ادبی، اهتمام ورزد! (همو: ۱۹-۲۰)

دیگر ویژگی مهم غزل پست‌مدرن، دگرگونی در نوع استفاده از قافیه است. در شعر سنتی فارسی، واژگانی همچون «داغ» و «باغ» یا «لبریز» و «عزیز» هم‌قافیه هستند. استفاده از قافیه در غزل پست‌مدرن، همچون اشعار سنتی و کلاسیک می‌باشد اما با یک تغییر مهم: در زبان عربی هر حرف، دارای یک صدا و تلفظ خاص است. مثلاً تلفظ حرف «س» با «ث» متفاوت است. اولی را به رسم مرسوم تلفظ می‌کنند و دومی را با نوک زبان. این تفاوت تلفظ در حروف دیگر مثل «ذ» و «ض» یا «غ» و «ق» یا «ه» و «ح» نیز وجود دارد. به همین خاطر، در شعر عرب برای مثال هیچ‌یک از واژه‌های «ناس» و «خلاص» و «ثلاث» به دلیل تفاوت در آوا، نمی‌توانند با دیگری هم‌قافیه باشند. با پروا به این‌که قواعد شعر فارسی، برگرفته از قواعد شعر عربی است، در اشعار سنتی فارسی نیز این قاعده به همان‌گونه که در شعر عرب استفاده می‌شود، همواره رعایت گردیده است. باری، غزل پست‌مدرن این قاعده را درهم‌شکسته و معتقد است، از آن‌جایی که -من‌باب مثال- حروف «س» و «ص» و «ث» در زبان فارسی همه به یک‌شکل تلفظ می‌شوند، پس می‌توان همه را یک حرف واحد فرض کرده و واژگان منتهی

به آن‌ها را هم‌قافیه دانست. بنابراین واژه‌هایی مثل «اساس» و «اشخاص» و «میراث» می‌توانند هم‌قافیه باشند. این کارکرد، در میان دیگر حروف هم‌صدا نیز کاربرد دارد. مثلاً «الاع» با «اجاق»، «لذیذ» با «مریض»، «کوه» با «روح» و «سقوط» با «سکوت» هم‌قافیه هستند (موسوی، ۱۳۹۷: ۲۶-۳۱).

ویژگی بعدی غزل پست‌مدرن، عدم وابستگی به زبان ادبی است. یعنی در این شعر، می‌توان بنا بر سلیقه و اندیشه شاعر، از ادبیات کوچه‌بازاری و عامیانه در کنار ادبیات سنگین فرهنگی - یا حتی به جای آن - استفاده کرد (مرادی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۲۵-۱۵۲). ولی در این‌جا نیز لازم به توضیح است که استفاده از ادبیات عامیانه بایستی بنا بر تجربه و دانش شاعر باشد، نه آن‌که به دلیل بی‌سوادی و ناآشنایی شاعر با ادبیات، دست‌اندازی باشد برای توجیه کمبود دانش شاعر! جدای از موارد بالا، استفاده از انواع صنایع ادبی نظیر تشبیه و تضمین و استعاره و... در غزل پست‌مدرن، به لحاظ نوع کارکرد ادبی، همانند شعر سنتی است.

اما مواردی که تا اینجا توضیح داده شد، خصوصیات ساختاری، ادبی و نگارشی غزل پست‌مدرن بودند که کلیات آن برگرفته از کلیات دیگر سبک‌های شعر فارسی است؛ با این تفاوت که با دگرگونی در برخی قوانین دست‌وپاگیر سنتی، دست شاعر را به نفع ارائه دقیق‌تر محتوای اندیشه‌اش باز گذاشته است. اما همان‌گونه که در آغاز این بخش نیز گفته شد، ادبیات پست‌مدرن محتوای محور است و تفاوت اصلی غزل پست‌مدرن با شعر کلاسیک نیز در متفاوت بودن محتوای آن است که اکنون به آن خواهیم پرداخت.

یکی از مهم‌ترین تکنیک‌ها و شاخصه‌های پست‌مدرنیسم به لحاظ درون‌مایه و محتوا، کشیدن پای مخاطب به درون بازی است! در ادبیات کلاسیک، معمولاً خالق اثر در متن بازی قرار دارد و مخاطب در حاشیه نشسته و تنها با مطالعه اثر، از هرآن‌چه که نویسنده برای او مهیا کرده است بهره‌برداری می‌کند. یک لقمه آماده که نویسنده، در دهان مخاطب گذاشته و مخاطب تنها بایستی آن را قورت بدهد! اما در ادبیات پست‌مدرن، اوضاع کاملاً متفاوت است. در این‌جا سعی نگارنده بر این است تا مطالب ذهن خود را در رشته‌هایی از ابهام و ابهام و به صورت چندوجهی در هم تنیده و به‌گونه‌ای فلسفه فکری خود را در لابلاهای واژگان اسرارآمیز پنهان سازد که مخاطب با توجه به تجربه و کشش ذهنی خود به برداشت‌های گوناگونی از متن دست یابد. برای رسیدن به این‌منظور، آفریننده اثر بایستی با از هم گسیختن روایت‌ها و ایجاد تناقض‌های پی‌درپی و از بین بردن مرز میان حقیقت و وهم و شناور ساختن موضوع در دل

واژگان، اصل مطلب را در گرد و غباری از ظنّ و شکّ، مخفی سازد. در واقع در ادبیات پست‌مدرن، مخاطب دیگر تنها یک مصرف‌کننده صرف نیست، بلکه به‌عنوان بخش مهمی از بازی، بایستی با توجه به دانش و تجربه خود، بکوشد تا مطلب را در قلمرو هرمنوتیک، تفسیر و تاویل کرده و زوایای پنهان آن را کشف نماید. پس در این‌جا برای مخاطب، دیگر خبری از لقمه آماده نیست! بنابراین در غزل پست‌مدرن، شاعر می‌کوشد تا با کمک فنونی چون استعاره و ایهام و به‌تصویر کشیدن روایت خود در غباری از ابهامات و پیچیدن منظور در هاله‌ای از معانی رمزآلود، تفکر خود را در لابلای واژگان و احتمالات و بازی‌های زبانی پنهان کرده و مخاطب را وادار به تفکر و نتیجه‌گیری نماید. هرچند که در این‌جا باید مواظب بود تا شعر از چندمبنایی، به ابتدال و بی‌معنایی سوق پیدا نکند (موسوی، ۱۳۹۷: ۲۷).

یکی دیگر از تکنیک‌های غزل پست‌مدرن، استفاده درست از اصوات و بهره‌گیری شجاعانه از عبارات است. برخلاف شعر کلاسیک که تکیه اصلی آن بر پایه زبان نوشتار است، غزل پست‌مدرن تلفیق حساس و ظریفی است از زبان گفتار و نوشتار. در این‌جا شاعر به همان اندازه‌ای که به واژگان و کلمات اهمیت می‌دهد، به اصوات نیز توجه دارد. چنین است که در غزل پست‌مدرن می‌توان برخی از صداهای موجود در طبیعت را نیز در قالب حروف و واژگان به‌کار برد. نکته دیگر در این بخش استفاده درست از صنعت واج‌آرایی است. واج‌آرایی از صنایع ادبی مهم در جهت بازی‌های زبانی در ادبیات منظوم و منثور است، و از ابزارهای پرکاربرد در غزل پست‌مدرن می‌باشد. همچنین شاعر پست‌مدرنیست بایستی در استفاده از ابزارهای موجود (واژگان) برای خلق دقیق‌ترین عبارات خود، جسور باشد. سانسور در غزل پست‌مدرن معنایی ندارد و استفاده صریح شاعر از بهترین واژگانی که به‌کامل‌ترین شکل ممکن بتواند منظور او را برساند-حتی در مواردی استثناء، استفاده از واژگانی خارج از خط‌کشی‌های معمول عرف و ادب- امری ضروری است. اما در این‌جا نیز باز باید تاکید کرد که این نوع گفتار بایستی حساب‌شده و از روی تجربه باشد. چرا که دیده شده برخی از -به‌اصطلاح- شاعران جدید، فحاشی در وسط ابیات بی‌مایه و بی‌محتوا را در زیر عنوان «تکنیکی از غزل پست‌مدرن»، توجیه می‌کنند! (انصاری، ۱۳۹۸: ۲۲-۲۳)

دیگر ویژگی مهم غزل پست‌مدرن، تکنیک تصویرسازی است. اصولاً تصویرسازی جریان روایت در غزل پست‌مدرن -به‌مانند رمان‌نویسی و داستان‌نویسی در ادبیات پست‌مدرن- اغلب دارای ظاهری نامانوس است. معمولاً درون‌مایه و محتوای روایات به‌نظم کشیده شده در این غزل، در

عین آن که دارای ماهیتی رئال، واقعی و برآمده از حقایق در متن جامع هستند، اما این حقایق، اغلب به صورت سورئال و فراواقعی روایت می‌شوند. تصویرسازی فضاها در ادبیات پست‌مدرن، تاحدودی به صورت اسکیزوفرنی و روان‌پیشانه است و نویسنده می‌کوشد تا با دیدی جنون‌آمیز و مسخره، وقایع اطراف را در قالب اثر خود، تصویرسازی کند. همچنین تبدیلِ راویِ روایت از اول‌شخص به سوم‌شخص و بالعکس -در بزنگاه‌های روایت- امری است که اگر با دقت و به‌درستی انجام شود، در جذابیت اثر بسیار موثر است. بخشی دیگر از تکنیک تصویرسازی، ناتمام ماندنِ عمدی روایت با صلاحدیدِ خالق اثر است. این ناتمام ماندن می‌تواند به چند صورت باشد. مرسوم‌ترین آن ناتمام گذاشتنِ موضوع و جلوگیری از جمع‌بندی پایانی است تا مخاطب پایانِ ماجرا را در ذهن خود و با سلیقه خود رقم بزند. از انواع دیگری این ناتمام‌گذاری، یکی استفاده از واژگان نصفه و دیگری حذف فعل -یا در برخی موارد فاعل- و ناقص رها کردن بیت یا مصرع است (پوستین‌دوز، ۱۳۹۹).

از دیگر تکنیک‌های غزل پست‌مدرن، شکستنِ ظرفِ زمان و مکان است. شاعر می‌تواند -در صورت داشتنِ دانش و تجربه کافی و تسلط بر شعر- برای پیچیده‌کردنِ موضوع و درگیر کردنِ ذهن مخاطب، ظرف مکان و زمان را شکسته و روایت خود را مدام در مکان‌های گوناگون و در زمان‌های «گذشته» و «اکنون» و «آینده»، شناور سازد. همچنین مورد دیگر، تلفیق روایت‌های گوناگونی است که در ظاهر هیچ ارتباطی به یکدیگر ندارند اما با قرارگرفتن این خُرده‌روایت‌ها در کنار هم، به یک مفهوم واحد رسیده و یک روایت کامل را می‌سازند (دهقان‌پور و همکاران، ۱۳۹۵: ۷۷-۵۳).

در کل، مجموع شاخصه‌ها و تکنیک‌های غزل پست‌مدرن، در جهت شکستنِ شالوده‌ها و بنیان‌های همیشه‌رعایت‌شده در شعر سنتی برای رساندنِ دقیق‌تر اندیشه شاعر، ایجاد شده‌اند. خلاصه مهم‌ترین تکنیک‌هایی که در سطور قبلی، مفصلاً توضیح داده شد از این قرار است: از هم گسیختگی در روایات، تناقض، عدم وجودِ مرز میانِ حقیقت و وهم و شناور بودنِ موضوع، تصویرسازیِ پیشان، تمرکز بر اصوات، شکستگیِ عمدیِ وزن و فرم و ساختار، تبدیلِ راویِ روایت از اول‌شخص به سوم‌شخص و بالعکس، عدم قطعیت و احتمالی‌بودنِ معنا، چندوجهی بودن و باز بودن شعر و اختیارِ مخاطب در نتیجه‌گیری، ناتمام ماندنِ روایت با صلاحدیدِ شاعر، عدم ثبات و پیش‌بینی‌ناپذیریِ روایات، آشفتگی و بی‌نظمیِ توأم با نظم (!)، ایجاد تقارن‌های عجیب و دور از هم در کنار یکدیگر، ساختارِ نامتمرکز و نامتجانس، عدم رعایتِ قراردادهای

سنتی ادبی، بهره‌گیری از اصوات، صراحت شاعر و جسارت در کلام، هیچ‌انگاری، نگاه فکاهی و توأم با طنز و ریشخند به قوانین، گرایش شدید به بازی‌های کلامی و بازی‌های زبانی، تکرار و تسلسل، دو پهلو و حتی چند پهلو بودن روایت، شکستن ظرف زمان و مکان و...

نتیجه‌گیری

غزل پست‌مدرن، یک قالب شعری نیست. بلکه سبکی از ادبیات جدید است که با ترکیب و تغییر ساختارهای همیشه‌رعایت‌شده، کوشیده است تا تیمی متشکل از شاعر و مخاطب تشکیل داده و به بیان اندیشه‌ها و دغدغه‌های دنیای مدرن، بپردازد. تفاوت اصلی غزل پست‌مدرن با شعر کلاسیک، در محتواست نه ساختار. ساختار غزل پست‌مدرن می‌تواند شبیه به قالب‌های شعر کلاسیک یا مدرن یا ترکیبی از آن‌ها باشد و شاعر مختار است که به قوانین قبلی احترام بگذارد یا به فراخور صلاح دید حرفه‌ای خود، از برخی از آن‌ها بگذرد. اما این محتواست که می‌تواند تعیین کند آیا قطعه شعر سروده‌شده، پست‌مدرن است یا نیست و درواقع، جنبه‌های پست‌مدرنیستی اشعار در درون مایه شعر پنهان شده است.

منابع

- اردلانی، مریم، (۱۳۹۷)، «بررسی مولفه های پست مدرن»، کنفرانس عمران، معماری و شهرسازی کشورهای جهان اسلام، تبریز.
- انصاری، بهمن، (۱۳۹۸) کرگدننیم، غزل پست مدرن، نوبت اول، تهران، نشر آرون.
- پوستیندوز، نوید، (۱۳۹۴) بررسی ویژگی های تصویرسازی پست مدرن، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی.
- جهانبگلو، رامین، (۱۳۸۴)، موج چهارم، نوبت چهارم، تهران، نشر نی.
- حسینی، سیدحسن، (۱۳۸۳)، «کانت از نگاه نیچه»، سروش اندیشه، زمستان ۱۳۸۳ و بهار ۱۳۸۴، شماره ۱۲ و ۱۳.
- دهبانی پور، رضا، خرم پور، یاسین، (۱۳۹۵)، «بررسی مولفه های پست مدرنیسم و عوامل مرتبط با آن»، مطالعات توسعه اجتماعی-فرهنگی، بهار ۱۳۹۵، شماره ۴، صفحات ۵۳ تا ۷۷.
- مرادی، محمد، کافی، غلامرضا، عالی، احمد (۱۳۹۷) «بررسی نوآوری ها و شگردهای زبانی رایج در غزل شاعران جوان دهه هشتاد»، نشریه کاوش نامه زبان و ادبیات فارسی، تابستان ۹۷، شماره ۳۷، صفحات ۱۲۵ تا ۱۵۲.
- موسوی، سیدمهدی، (۱۳۹۷) «تبارشناسی غزل پست مدرن»، نشریه میم، مهر ۹۷، شماره ۱، صفحات ۲۶ تا ۳۱.
- موسوی، سیدمهدی، (۱۳۷۶) «شناسه های غزل پست مدرن»، پایگاه فرهنگی ویستا، صفحه، <https://vista.ir/article/336946>
- هودشتیان، عطا، (۱۳۸۱) مدرنیته، جهانی شدن و ایران، نوبت اول، تهران: چاپخش.
- Allen, Ann Taylor, 1999, "Feminism, Social Science, and the Meanings of Modernity: The Debate on the Origin of the Family in Europe and the United States, 1860–1914". The American Historical.
- Bardt, C., (2019) "Material and Mind", Cambridge, MA: MIT Press.
- Bauman, Zygmunt, 1992, "Intimations of postmodernity", New York: Routledge
- Burke, P., 1998, "The European Renaissance: Centre and Peripheries", Wiley-Blackwell publisher.
- Carter. Tim, Everett Butt. John, 2005, "The Cambridge History of Seventeenth-Century Music", Cambridge University Press.
- Caves, R. W., 2004, "Encyclopedia of the City", Routledge..

- Culler, Jonathan, 2008, "On deconstruction: theory and criticism after structuralism", London: Routledge.
- Frascina, Francis, 1982, "Modern Art and Modernism: A Critical Anthology", SAGE Publications.
- Graff, Gerald, 1975, "Babbitt at the abyss: The social context of postmodern American fiction", TriQuarterly.
- Graff, Gerald, 1973, "The myth of the Postmodernist breakthrough". TriQuarterly.
- Grousset, René, 1970, "The Empire of the Steppes: A History of Central Asia", Rutgers University Press.
- Klooster, John W., 2009, "Icons of invention: the makers of the modern world from Gutenberg to Gates", Santa Barbara, CA: ABC-CLIO.
- Linton, Christopher M., 2004, "From Eudoxus to Einstein: A History of Mathematical Astronomy", Cambridge: Cambridge University Press.
- Mura, Andrea, 2012, "The Symbolic Function of Transmodernity". Language and Psychoanalysis.
- Outram, Dorinda, 2006, "Panorama of the Enlightenment, Getty Publications".
- Severy, Merle; Thomas B Allen; Ross Bennett; Jules B Billard; Russell Bourne; Edward Lanoutte; David F Robinson; Verla Lee Smith, (1970), "The Renaissance – Maker of Modern Man", National Geographic Society.
- Sharratt, M., 1994, "Galileo: Decisive Innovator". Cambridge: Cambridge University Press.
- Smith, Randall, 2015, "A 'War' between Science and Religion?", The Catholic Thing. Retrieved 2017-05-23.
<https://www.thecatholicthing.org/2015/04/29/a-war-between-science-and-religion/>
- Walker, Paul Robert, 2003, "The Feud that sparked the Renaissance: How Brunelleschi and Ghiberti Changed the Art World", New York: Perennial-Harper Collins.
- Marvin Perry, Myrna Chase, Margaret C. Jacob, James R. Jacob, 2008, "Western Civilization: Ideas, Politics, and Society".
- Wrigley E. Anthony, 2018, "Reconsidering the Industrial Revolution: England and Wales", Journal of Interdisciplinary History.
- Zafirovski, Milan, 2010, "The Enlightenment and Its Effects on Modern Society", Springer publisher.